

سید محمد حسن مرعشی



بغی یا جرم سیاسی از نظر اسلام

بغی یا جرم سیاسی از نظر اسلام

یکی از جرائمی که در شریعت مقدس اسلام مورد عنایت و توجه شارع بوده، بغی و یا جرم سیاسی است هرچند بعضی چنین میاندیشند که در شریعت اسلام جرم سیاسی مطرح نگردیده است و شاید علت آن این باشد که در نظام مقدس جمهوری اسلامی ذکر از قوانین مربوط به جرم سیاسی بطور مستقل و جدای از قوانین حدود و قصاص و دیات بمیان نیامده بنابراین عده‌ای تصور می‌نمایند که اسلام توجهی به جرم سیاسی نداشته است و متأسفانه در اثر همین اندیشه نادرست بسیاری از حقوقدانان اگر بخواهند درباره جرم سیاسی اظهار نظر نمایند فوراً بسراغ نوشته‌ها و کتابهای حقوقدانان غربی میروند و نظرات خود را براساس اندیشه‌های آنان ابراز میدارند و این نظرات هرچند یک سلسله نظرات حقوقی هستند و ارزش حقوقی حتی از نظر اسلام هم دارند و باید از آنها هم استفاده کرد و بمقتضای آیه شریفه «الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نظرات صحیح آنها را پذیرفت اما نباید چنین فکر کرد که اسلام جرم سیاسی را مطرح نکرده است.

جرم سیاسی در متون اسلامی

جرم سیاسی در متون اسلامی تحت عنوان کلمه بغی مطرح گردیده است و منشأ

انتخاب این کلمه آیه شریفه: «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا الى تبغى حتى تقبى الى امرالله فان فائت فاصلحوا بينهما بالعدل و اقسطوا ان الله يحب المقسطين» (سوره حجرات ۹) میباشد. و در این آیه چنانکه ملاحظه میشود کلمه بغت و تقبى ذکر شده است و اختصاص باقتال و نبرد و جنگ دارد اما از آنجائیکه جنگ یکی از جرائم سیاسى میباشد (چنانکه خواهیم گفت) میتوان دانست که مراد از بغى در این آیه جرم سیاسى است.

و در روایات وارده در کتب روائى شيعه و اهل سنت نیز کلمه بغى در معنای جرم سیاسى، بکار رفته است:

در وسائل الشيعه، کافی، من لایحضره الفقيه، و غيره ابواب متعدد، درباره بغات مطرح گردیده که در تمامی آنها از کلمه بغى همین معنی قصد شده است. و فقهاء شيعه و اهل سنت نیز تحت همین عنوان جرم سیاسى را مطرح کرده‌اند و آنرا بمعنای خروج بر امام عادل دانسته‌اند.

فقهاء عامه نیز در روایات و کلمات خود از کلمه بغى جرم سیاسى را قصد کرده‌اند احمد بن حجر عسقلانى در کتاب خود بنام بلوغ المرام من ادله الاحکام صفحه ۲۲۱ حدیثی را از پیامبر نقل میکند که راوی آن ام سلمه میباشد و آن حدیث این است که: ام سلمه می‌گوید پیامبر (ص) درباره عمار یاسر فرمود: «تقتل عماراً الفئة الباغية» یعنی عمار را فئه باغیه بقتل میرسانند سپس می‌گوید این روایت را مسلم روایت کرده است.

فقهاء، عامه و حقوقدانان اخير آنان نیز بغى را جرم سیاسى دانسته‌اند.

عبدالقادر عوده در کتاب ارزشمند خود التشریع الجنائی می‌گوید:

فی تقسیم الجرائم بحسب طبيعتها الخاصة، جرائم عادیه و جرائم سیاسیه ای البغى.

و سپس می‌گوید:

اسلام از بدو پیدایش، بین جرائم عادى و جرائم بغى یعنی جرائم سیاسى فرق گذاشته و این فرق را از این جهت در نظر گرفته که عنایت به مصلحت جامعه و امنیت و حفظ نظام و کيان آن داشته است.

بنابراین نمیتوان هر جرمی را که بمنظور سیاسى انجام میپذیرد جرم سیاسى

دانست بلکه بعضی از جرائم عادی که در شرائط خاصی انجام میگیرد، جرم سیاسی محسوب میشوند.

بنابراین جرم سیاسی با جرم عادی از نظر طبیعت متفاوت نیست و تفاوت آنها این است که انگیزه در جرائم سیاسی با انگیزه در جرائم عادی فرق میکند زیرا در جرائم سیاسی انگیزه سیاسی مطرح است اما در جرائم عادی انگیزه سیاسی مطرح نیست. و بالاخره نامبرده میگوید جرم سیاسی در اصطلاح فقهاء بغی و مجرمین سیاسی را بغات یا، فئه باغیه میگویند. مرحوم سید اسماعیل صدر در پاورقیهای التشریح- الجنائی ص ۱۴۴ میگوید:

«البغی فی عرف الفقه الجعفری هو الخروج عن طاعة الامام كما فی کتاب جواهر الكلام للفقیه الکبیر الشیخ محمد حسن النجفی و کتاب المنتهی آية الله العلامة الحلی» سپس میگوید:

«والباغی هو من خرج علی امام عادل و قاتله و منع تسليم الحق الیه كما جاء فی کتاب الخلاف لشیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی ره».

یعنی بغی در اصطلاح فقه شیعه امامیه عبارت است از خروج از اطاعت امام (حاکم عادل) چنانکه مرحوم صاحب جواهر و آیه الله علامه حلی در کتاب منتهی فرموده اند: باغی کسی را میگویند که بر امام عادل خروج کند و با او بجنگد و از دادن حق وی خودداری نماید فقیه عالیقدر شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء، کتاب جهاد میفرمایند:

«و یدخل فی البغی کل باغ علی الامام او نائبه الخاص او العام متمتع عن طاعته فیما امر به و نهی عنه فمن خالف فی ترک زکوة او خمس او رد حقوق حاربه».

یعنی هر کس علیه امام معصوم (ع) و یا نائب خاص و یا نائب عام او خروج کند و از فرمان او سرپیچی نماید امر او را اطاعت نکند و نهی او را ترک نماید و با او از راه ترک زکات و یا خمس مخالفت ورزد و یا حقوق شرعی او را ندهد باید با او جنگید. و از کلام این فقیه محقق و عالیقدر استفاده میشود که جرم سیاسی با جرم عادی از نظر طبیعت و ماهیت ممکن است متفاوت نباشد زیرا ایشان ندادن خمس و زکات و حقوق شرعی را بغی دانسته اند با اینکه عدم پرداخت آنها همیشه جرم سیاسی نیست بلکه در وقتی جرم سیاسی تلقی میشود که غرض از ندادن آنها خروج از فرمان امام عادل باشد و بدون شک اسلام نمیتواند در مقابل این جرم و مجرمین

بی تفاوت باشد.

رسول اکرم (ص) فرموده اند: «من حمل علينا السلاح فليس منا» (بلوغ المرام من ادلة الاحکام ابن حجر عسقلانی) یعنی هر کس علیه ما اسلحه بر دارد از ما نیست.

و منظور از کلمه (علینا) حاکم عادل میباشد خواه آن حاکم شخص رسول خدا (ص) باشد و یا یکی از ائمه معصومین (ع) و یا نائبین ایشان چه نائب عام باشند و یا خاص و در صورت نبودن آنها عدول مؤمنین و نیز فرمودند:

«هل تدری یا ابن ام عبد» کیف حکم الله فیمن بغی من هذه الامة قال، الله ورسوله اعلم قال لایجهز علی جریحها و لایقتل اسیرها و لایطلب هاربها و لایقسم فیئها یعنی آیا میدانی (ای ام عبد) حکم خدا درباره کسی که از این است مرتکب بغی شود چیست؟ عرض کرد خدا و رسول بهتر میدانند. فرمود: مجروحین و اسیران آنان را نباید کشت و فراریان آنها را نباید دنبال کرد و غنیمت آنها را نباید تقسیم کرد.

از این حدیث استفاده میشود که با آنها باید جنگید اما اگر مجروح و یا اسیر گشتند و یا فرار نمودند نباید متعرض آنها گشت و نیز فرمودند: «من اتاکم و امرکم جمیع یرید ان یفرق جماعتکم فاقتلوه» و از این حدیث استفاده میشود که شارع مقدس اسلام چقدر نسبت بحفظ نظام اهمیت داده بطوریکه برهم زننده آن را محکوم بقتل نموده است اما باید توجه داشت مراد رسول اکرم (ص) از چنین شخصی، شخصی خواهد بود که قدرت چنین کاری را داشته باشد و بدیهی است، وقتی قدرت چنین کاری را خواهد داشت که قدرت و توان نظامی و سیاسی داشته باشد.

شخصی (و یا درونی بودن) جرم سیاسی (بغی) و یا مادی و بیرونی بودن آن از نظر اسلام

در جرم سیاسی بین دانشمندان حقوق جزا نظرات مختلف و گوناگونی وجود دارد که مهمترین آنها دو نظریه زیر میباشد:

۱- نظریه شخصی یا سیستم درونی بودن جرم سیاسی

۲- نظریه مادی یا سیستم بیرونی بودن جرم سیاسی

در کتاب الموسوعة الجنائية ج ۳ ص ۴۸ نوشته جندی عبدالملک آمده است: «ويمكن ارجاع آرائهم الى مذهبين اساسيين: المذهب الشخصي و المذهب المادی» در توضیح این دو نظریه میگوئیم: طرفداران مکتب شخصی بودن جرم سیاسی معتقدند جرم سیاسی بستگی بانگیزه مجرم دارد. بنابراین اگر شخصی، یک نفر از مسئولین را بقتل رساند بانگیزه آنکه حکومت را براندازد جرم وی جرم سیاسی خواهد بود اما براساس نظر مادی بودن جرم سیاسی لازم نیست انگیزه سیاسی در کار باشد بلکه کافی است امر سیاسی بر آن بار شود بنابراین اگر یکی از مسئولین را بانگیزه دشمنی شخصی بقتل رساند و برکشتن وی آثار سیاسی مترتب گردد چنین قتلی جرم سیاسی است. و طبق این نظریه عمل ابن ملجم مرادی که اقدام بقتل امیرالمؤمنین نمود جرم سیاسی محسوب میشود و به خاطر عملی که وی انجام داد نظام سیاسی اسلام تغییر کرد و بعضی از حقوقدانان معاصر معتقدند که جرم وقتی جنبه سیاسی دارد که هردو امر وجود داشته باشد یعنی هم مجرم جرم را بانگیزه امر سیاسی مرتکب شود و هم آثار سیاسی بر آن بار گردد و در این مورد میتوان نظریه دیگری نیز ابراز کرد و آن این است که گفته شود در جرم سیاسی کافی است یکی از دو امر (قصد، و یا بارشدن آثار سیاسی) مترتب گردد.

و از ظاهر تعریفی که فقهاء شیعه و سنی درباره بغی کرده و آنرا بمعنای خروج بر امام عادل گرفته اند استفاده میشود که در جرم سیاسی باید قصد خروج وجود داشته باشد، زیرا خروج بر امام عادل موضوعاً تحقق نمییابد مگر آنکه شخصی که خروج میکند قصد خروج داشته باشد، خواه بر عمل وی آثار سیاسی مترتب گردد و یا مترتب نگردد. بنابراین اگر گروهی بر علیه نظامی قیام نمایند و از اطاعت آن سر باز زنند و سرکوب شوند با آنان طبق احکام بغات عمل میشود مانند خوارج نهروان که بر علیه امیر مؤمنان علی (ع) شوریدند و همه سرکوب شدند و بقتل رسیدند و همچنین در جنگ جمل که همگی آنان را آنحضرت سرکوب کرد اما باید توجه داشت که جرم سیاسی یا بغی وقتی میشود که مجرم دست بانجام کاری زند که بر آن خروج بر امام عادل و اطاعت از وی صدق نماید اما اگر داخل در اطاعت

ولی امر هست و وظایف خود را نسبت به امام انجام میدهد، اما از نظر عقیده‌ای حکومت و ولایت شخص وی را قبول ندارد، مجرم سیاسی نخواهد بود. فقیه بزرگوار کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء میفرماید:

« ولا يجوز لمن اضر البغی او اظهره بلسانه التعرض له قبل الشروع فيه » یعنی نباید کسی را که در درون خود بغی را نگه داشته و اظهار نمیکند و یا اظهار میکند اما فقط اظهارش جنبه قولی دارد مورد تعرض قرارداد و البته باید توجه داشت که اگر اظهار بغی و مخالفت با امام و ولی امر بمنظور جمع‌آوری عده و عده (افراد و آمادگی) باشد چنین کسی باغی محسوب میشود.

و دلیل بر آنچه گفته شد عمل اسیر المؤمنین علی (ع) با عبدالله بن عمر میباشد که وی با آنکه از بیعت با امام خودداری ورزید امام (ع) متعرض او نگشت و اصحاب آنحضرت که میخواستند متعرض وی گردند، از تعرض وی منع کرد و حتی خوارج که آنحضرت را لعنت میکردند هم تا مادامیکه از فرمان آنحضرت سرپیچی نکرده بودند و از حاکم خود که از طرف آنحضرت منصوب گردیده بود اطاعت میکردند مورد تعرض واقع نگردیدند .

بنابراین نمیتوان بطریق اولی کسی را که در اطاعت و فرمان حاکم عادل است اما از کارهای وی انتقاد میکند و اشتباهات وی را گوشزد میکند باغی دانست و متعرض او گردید مانند بعضی از خلفاء که هرگاه مورد انتقاد قرار میگرفتند به خشم نمیآمدند و میپذیرفتند نه مانند عثمان که وقتی عمار یاسر از طرف اصحاب پیاسر او را نصیحت کرد و نامه اصحاب پیاسر را باو داد چنان به سر و صورت و سینه عمار زد که استخوانهای سینه‌اش شکست و بهرحال شخص ناصح باغی محسوب نمیشود اما اگر بخواهد از راه انتقاد حکومت را تضعیف نماید با توجه باینکه سوء قصد دارد باغی و مجرم سیاسی محسوب میشود.

آیا باغی کسی است که بر امام معصوم خروج نماید؟

ظاهر کلمات بعضی از فقهاء این است که جرم بغی اختصاص بخروج بر امام

معصوم دارد و شامل خروج بر امام عادل‌ی که معصوم نیست نمیشود اما با توجه باطلاق ادله بغی، نمیتوان آنرا مختص بخروج بر امام معصوم دانست بلکه شامل خروج بر نائب امام (ع) در زمان غیبت نیز میشود و شاید بعضی از فقهاء که فکر میکردند جرم بغی اختصاص بخروج بر امام معصوم دارد منشأ آن این بوده که چون در زمان حضور امام حکومت و ولایت فقط اختصاص به او داشته است روایات وارده بر بغی را حمل بر خروج امام معصوم نموده‌اند اما با توجه باینکه مورد نمیتواند مخصوص باشد باید به اطلاق روایات عمل نمود.

مضافاً باینکه اگر بپذیریم اطلاعات انصراف به امام معصوم دارند میتوان از باب عموم ملاك، احکام بغات را نسبت به کسانی که بر نائب امام (عج) خروج مینمایند نیز جاری دانست زیرا اگر با بغات در عصر غیبت، فقیه و نائب امام (ع) نتوانسته باشد برخورد داشته باشد و آنان را طبق موازین اسلامی مجازات کند اساس نظام عدل اسلامی را متزلزل میسازند و هرج و مرج در جامعه اسلامی بوجود خواهند آورد و قطعاً شارع مقدس اسلام باین گونه امور راضی نخواهد بود. بنابراین امام عادل و فقیه جامع الشرائطی که حکومت اسلامی را بدست گرفته باید با آنان طبق موازین اسلامی برخورد نموده و آنان را قلع و قمع نماید و در این امر هیچگونه فرقی نیست بین اینکه ما معتقد بولایت فقیه باشیم و حاکم را از باب اختیاراتی که شرعاً به او تفویض شده مسئول حکومت بدانیم و یا آنکه از باب حسبه لازم باشد متصدی امر ولایت گردد زیرا بهر حال حفظ حکومت اسلامی و دفاع از کیان آن واجب است و نمیتوان گفت وقتی دفاع از اسلام واجب میباشد که حاکم ولایت فقیه را ثابت بداند اما اگر ولایت فقیه را ثابت ندانسته باشد از باب حسبه حق نداشته باشد حکومت کند و از اسلام دفاع نماید و با افرادی که بر علیه حکومت اسلامی قیام نموده‌اند مبارزه نماید و آنان را قلع و قمع نماید. و بر همین اساس روشن میگردد که فقهاء خواه معتقد بولایت فقیه باشند و خواه معتقد به ولایت فقیه نباشند در زمان غیبت واجب است از اسلام و مسلمین دفاع و حکومت اسلامی را حفظ نمایند و اینکه بعضی فکر میکنند فقهای که معتقد بولایت فقیه نیستند تشکیل و یا حفظ حکومت اسلامی را لازم و یا جائز نمیدانند و معتقد بحکومت طاغوت میباشند سخت دچار اشتباه شده و محل نزاع در مسأله ولایت فقیه برای

آنان روشن نگردیده است بلکه اصولاً میتوان گفت از نظر اسلام اگر شخصی عادل و با ایمان و آشنای با مسائل شرعی و سیاسی متصدی حکومت گردد، و در مقام تقویت اسلام و مسلمین و دفاع از حریم مقدس اسلام باشد همکاری با او لازم است همانطوریکه فقهای بزرگی مانند علامه مجلسی، محقق کرکی، شیخ بهائی و بسیاری دیگر از بزرگان حکومتهای زمان خود را تأیید میکردند زیرا آنچه از نظر فقهاء عظام اهمیت داشته حفظ اسلام و مسلمین و ترویج و تبلیغ آن است خواه ولایت فقیه ثابت باشد و یا نباشد بنابراین هرگاه گروهی بر علیه امام عادل که زمامدار امور مسلمین گردیده و در مقام نشر اسلام و احیای احکام آن باشد قیام نماید باغی محسوب میشود و احکام بغات را باید درباره آنان اجراء کرد خواه آن امام عادل فقیه باشد و خواه از عدول مؤمنین و خواه حاکم بر اساس ولایت شرعی متصدی حکومت شده باشد و خواه از باب حسبه. کما اینکه اگر حاکمی در مقام تضعیف اسلام و مسلمین بوده و بخواهد از قوانین ضد اسلام و مسلمین ترویج و تبلیغ نماید بر همه فقهاء واجب است با او مبارزه کرده و او را از حکومت خلع نمایند همانطوریکه همه فقهاء و علماء شیعه و غیر شیعه برهبری حضرت امام رضوان الله تعالی علیه با حکومت ضد اسلامی ورژیم منحوس گذشته بمبارزه برخاستند و آنرا سرنگون ساختند.

شرایط جنگ با بغات یا مجرمین سیاسی

فقهاء جنگ با بغات را مشروط بشرائطی دانسته اند که ذیلاً به آنها اشاره میشود:

مرحوم کاشف الغطاء در کتاب جهاد از کتاب ارزشمند کشف الغطاء در فصل دوم از باب پنجم شرایط مبارزه با بغات را چنین بیان میفرمایند:

«والمبادر من اطلاق الباغين على احد الخلفاء الراشدين بعد ان تثنى له الوسادة ويكون عصاء الشرع بيده قائمه بشروط» یعنی متبادر از اطلاق کلمه باغیان کسانی هستند که بر یکی از خلفای راشدین (یعنی ائمه معصومین و فقهاء) که زمام امور را بدست گرفته اند با شرائطی که ذیلاً نقل میشود، خروج نماید.

شرط اول این است که از امام جدا گردیده و از پیروی وی خودداری نمایند و خود را از رعایای او ندانسته باشند خواه در شهری اقامت کرده باشند و یا در قریه‌ای و یا در صحرا و بیابانی.

شرط دوم این است که دارای قدرت و شوکت باشند بطوریکه حاکم نتوانسته باشد بدون تهیه نیروهای کافی آنان را سرکوب سازد، زیرا اگر امکان داشته باشد از راه آسانتری آنان را سرکوب کند سرکوب آنان باید از آن طریق باشد نه با جنگ و خونریزی.

شرط سوم در تشخیص خود نسبت بحقانیت حکومت حاکم دچار اشتباهی شده باشند که در آن معذور نباشند و در اثر آن شبهه غلط از فرمان حاکم خارج گردند. شرط چهارم آنکه ارشاد آنان از راه بحث و اقامه حجت و دلیل ممکن نباشد. شرط پنجم آنکه از راه ایجاد اختلاف و فتنه بین ایشان دفع آنان ممکن نباشد و حاکم برای دفع آنان نیاز به جنگ با آنان داشته باشد. و پس از ذکر این شرائط میفرمایند:

«ولا يجوز له قتلهم الا بالمقاتله» یعنی کشتن آنان جائز نیست مگر از راه جنگ پس اگر اقدام به جنگ نمایند نمیتوان آنان را بقتل رسانید. و دلیلی را که میتوان برای بیشتر این شرائط اقامه نمود رفتاری است که امیر مؤمنان علی (ع) در جنگ جمل داشته است.

استاد بزرگوار و علامه محقق حاج شیخ محمد تقی شوشتری در کتاب ارزشمند خود بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه (ج ۶ ص ۳۹۲ انتشارات صدر) از طبری نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) در روز جنگ جمل قرآنی را در دست گرفت و در میان اصحاب خود آورد و بایشان فرمود کدامیک از شما حاضر است این قرآن را بدست گیرد و دشمن را به آنچه در آن هست دعوت کند هر چند کشته شود جوانی از اهل کوفه که قبای سفیدی دربر داشت بلند شد و گفت من حاضرم چنین کاری را انجام دهم آنحضرت از او اعراض کرد و مجدداً آنحضرت همان مطلب را تکرار کرد و همان جوان مجدداً اعلام آمادگی نمود تا با رسوم آنحضرت قرآن را باو داد و آن جوان قرآن را در میان دشمن برد و آنان را دعوت به اطاعت از قرآن کرد دست راست او را قطع کردند و قرآن را با دست چپ گرفت دست چپ او را هم قطع کردند آنرا با سینه خود نگه داشت و همچنان آنان را به قرآن و پیروی از آن دعوت میکرد تا شهید شد.

آنچه از این قضیه و سایر قضایای مربوط به رفتار امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل و نهروان، بدست میآید این است که امام قبل از اقدام به کشتن بغات باید از ارشاد و هدایت آنان خودداری نکند و آن را بعنوان یک وظیفه مقدس الهی بمورد اجرا در آورد و مجاز نیست دست خود را بخون کسانی که دچار اشتباه شده‌اند تا اقدام به جنگ نکرده باشند آغشته سازد.

رفتار امام با اسیران و مجروحین جنگی

سپس کاشف الغطاء در ادامه بحث میفرماید:

«ولا یجهز علی جریحهم» یعنی مجروحین جنگی را نباید کشت «ولایتع مدبر هم» و آنانی را که فرار کرده‌اند نباید تعقیب کرد اما این در صورتی است که رئیسی نداشته باشند مانند اهل بصره در جنگ جمل و اهل نهروان و اگر رئیسی داشته باشند مانند اهل شام در جنگ صفین هم اسیران مجروحشان بقتل میرسند و هم فراریان آنان تعقیب میگردند تا مجدداً نتوانسته باشند قدرتی بدست بیاورند اما نباید فرزندان آنان را اسیر و اموالشان را مصادره کرد خواه آن اموال بدست دشمن افتاده باشد و یا در دست خودشان باشد.

و اگر در حال جنگ توبه کردند از آنان پذیرفته میشود و جنگ خاتمه مییابد و مانند سایر افراد با آنان رفتار میشود و اگر در حال جنگ یکی از آنان دستگیر شود او را امر بتوبه مینمایند و چنانکه بپذیرد آزاد میشود.

و اگر نپذیرد او را تا پایان جنگ نگه میدارند و مجدداً او را توبه میدهند و اگر توبه کرد او را رها میسازند و اگر توبه نکرد و وجودش خطرناک نباشد آزاد میشود و اگر وجودش خطرناک باشد او را در زندان نگه میدارند تا توبه کند و یا بمیرد.

و سایر فقها نیز همین نظریه را درباره مجروحین و اسیران جنگی دارند خوانندگان میتوانند بسایر منابع و مآخذ فقهی مراجعه فرمایند.

خلاصه کلام

از آنچه تا حال درباره مجرمین سیاسی گفته شد بدست میآید که مجرمین سیاسی اگر مسلمان باشند دو دسته‌اند، یک دسته کسانی هستند که اصلاً قیام مسلحانه نکرده‌اند حاکم باید در ابتدا آنان را ارشاد و هدایت نماید و اگر قابل هدایت و ارشاد نباشند و خطری برای نظام نداشته باشند نباید متعرض آنان گردد اما اگر برای نظام خطرناک باشند و فعالیتهای تبلیغاتی بر علیه نظام مینمایند تا نظام را سرنگون سازند لازم است حاکم شدیداً با آنان برخورد نموده و تحت تعقیب قرار دهد و حسب مورد مجازات حبس برای آنان در نظر گیرد و دسته دیگر کسانی هستند که قیام مسلحانه کرده‌اند و آنان نیز دو دسته‌اند؛ یک دسته کسانی هستند که دارای سرپرست و حکومت مستقلی هستند و دسته دیگر آنانی هستند که سرپرست ندارند یعنی حکومت مستقلی ندارند در ارتباط با دسته اول که خطرناک هستند مجروحین را بقتل میرسانند و فراریان را تعقیب میکنند و در ارتباط با دسته دوم که خطرناک نیستند مجروحینشان را درمان میکنند و فراریانشان را تعقیب نمی‌کنند بلکه آنان را ابتداء توبه میدهند و اگر توبه نکردند و خطرناک نباشند آزادشان میکنند و اگر خطرناک باشند در حبس نگه میدارند تا توبه کند و اگر توبه نکردند همچنان در حبس میمانند تا بمیرند و در اینجا ذکر دو نکته لازم است؛ نکته اول این است که مجرمین سیاسی اگر در جنگ مرتکب قتل کسی شوند از آنان قصاص* نمیشود همانطوریکه امیرمؤمنان علی(ع) کسی را در جنگ جمل پس از پایان جنگ قصاص نکرد با اینکه اگر آنان محکوم بقصاص بودند چون حق قصاص حق اولیاء دم میباشد سیبایست از اولیاء دم بخواهد در مورد قصاص تصمیم بگیرند و آنحضرت نه تنها نسبت بقصاص آنان اقدامی نکرد بلکه همه را مورد عفو قرار داد و نکته دوم این است که فقهاء که فرموده‌اند مجروحین را در صورتیکه حکومتی مستقل داشته باشند بقتل میرسانند وقتی آنان را میکشند که توبه نکرده باشند زیرا قتل آنان از این جهت است که برای حکومت اسلام خطرناک میباشند ولیکن اگر توبه کنند خطری نخواهند داشت و همچنین اگر توبه نکنند اما از همراهی با باغیان و کمک به آنها خودداری نمایند و یا آنکه باغیان قبل از کشتن مجروحین تسلیم شوند و دست از بغی و یا جنگ با حکومت اسلامی بردارند و افراد فراری هم همین

حکم را دارند اما چون امکان دارد برگردند و بدشمن کمک کنند لازم است آنان را تعقیب و دستگیر کرد و پس از دستگیری اگر توبه کنند و یا حاضر به توبه باشند و یا دست از کمک باغیان بردارند و یا قادر به کمک کردن آنان نیستند از قتلشان خودداری میکنند و بهر حال هر چند کلمات اصحاب و فقهاء مطلق بنظر می رسد اما با توجه باینکه قتل آنان را مشروط بداشتن حکومت دانسته اند معلوم میگردد مقصود آنان از قتل مجروحین و فراریان اختصاص بصورتی دارد که وجودشان خطرناک باشد و اگر وجود آنان خطرناک نباشد نباید آنان را به قتل برسانند.

تعریف جرم سیاسی از نظر اسلام

با توضیحاتی که داده شده میتوان جرم سیاسی را چنین تعریف کرد:

جرم سیاسی، عملی را میگویند که گروهی مسلمان (که تشکیلاتی قوی و نیرومند بدست آورده اند، و از فرمان و اطاعت ولی امر مسلمین در اثر شبهاتی بی اساس که برای آنان بوجود آمده خارج گردیده اند) با قصد و اختیار انجام دهند خواه آن عمل از راه افساد فی الارض و محاربه و یا از راه جاسوسی برای دولتهای اجنبی و یا جنگ مسلحانه با حکومت اسلامی و یا امور دیگر صورت گیرد و مجرمین سیاسی عبارتند از گروهی که دارای صفات مذکوره در این تعریف میباشند.

بنابراین اگر عمل، گروهی نباشد بلکه فردی و شخصی باشد و یا گروهی باشد اما تشکیلات نیرومندی نداشته باشند آن عمل جرم سیاسی محسوب نمیشود، و اگر مسلح باشند و ایجاد رعب و وحشت در جامعه نمایند محارب بوده و حکم محارب درباره آنان جاری میگردد و همچنین اگر عمل آنان براساس فکر و عقیده ای غلط و شبهه ای بی اساس نباشد بلکه بمنظور بدست گرفتن قدرت و سرکوبی نظام حکومت حقه اسلام باشد عمل آنان نیز جرم سیاسی محسوب نمیشود و چنانکه مسلح باشند با شرایط محاربه، محارب خواهند بود و اگر در هر دو صورت مسلح نباشند حکم محارب را ندارند و حاکم براساس قانون تعزیرات آنان را تعزیر میکند.

و اینکه در تعریف قید مسلمان ذکر شده است بخاطر این است که اگر مجرمین

مذکور مرتد باشند و یا کافر حربی بوده باشند طبق احکام خاص مرتدین و کفار درباره آنان عمل میشود.

و فقهاء عظام در کتب فقه بطور مشروح درباره آنان بحث کرده‌اند بنابراین در جرم سیاسی عقیده به اسلام و مکتب یکی از عناصر تشکیل دهنده جرم سیاسی است و با این ترتیب نمیتوان ارتداد را جرم سیاسی دانست.

تعریف جرم سیاسی از نظر دانشمندان

حقوق و مقایسه آن با تعریف جرم

سیاسی از نظر اسلام

گروهی از حقوقدانان در تعریف جرم سیاسی میگویند:

جرم سیاسی عبارت از جرمی است که علیه تشکیلات و طرز اداره حکومت و یا مابین حقوق ناشیه آن برای افراد ارتکاب میشود.^(۱) این تعریف از طرف حقوقدانانی است که جرم سیاسی را جرم مادی میدانند یعنی طرفدار سیستم بیرونی بودن جرم سیاسی هستند.

و دسته‌ای دیگر از حقوقدانان که برای جرم سیاسی جنبه شخصی در نظر می‌گیرند یعنی قصد و غرض مجرم را از مقدمات جرم سیاسی میدانند در تعریف جرم سیاسی می‌گویند جرم سیاسی عبارت است:

از جرمی که بقصد مبارزه علیه تشکیلات و طرز اداره حکومت انجام پذیرد و تفاوت بارزی که در این دو تعریف با تعریفی که ما درباره جرم سیاسی کردیم، وجود دارد این است که در جرم سیاسی از نظر اسلام عامل مذهب یکی از عوامل اساسی در تحقق جرم سیاسی میباشد بنابراین اگر افرادی بر علیه یک نظام غیر اسلامی قیام کنند قیام آنان یک جرم سیاسی محسوب نمیشود و اصولاً باید در حکومت‌های الهی این ویژه‌گی از برای جرم سیاسی در نظر گرفته شود مضافاً باینکه

۱ - (حقوق جنائی) علی‌آبادی ج ۱ ص ۱۰۳ چاپخانه نانک ملی .

مجرمین سیاسی نیز باید انگیزه مذهبی داشته باشند و این شرط از کلمه (شبهة حصلت لهم) «اولشبهة لايعذرون فيها» که کاشف الغطاء تعبیر فرموده است استفاده میشود.

و تفاوت دیگری که جرم سیاسی از نظر اسلام با جرم سیاسی از نظر حقوقدانان دارد این است که از نظر اسلام قیام مجرمین باید دسته جمعی بوده و قیام کنندگان باید دارای قدرت و نیرو و توان آنچنانی باشند که بتوانند بر علیه نظام قیام کنند اما اگر فردی باشد و یا گروهی باشد ولیکن آن گروه ناتوان و ضعیف باشند عمل آنان جرم سیاسی محسوب نمیشود.

مزایای مجرمین سیاسی از نظر دانشمندان حقوق و اسلام

۱- در ارتباط با مجرمین سیاسی در اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رسیدگی به جرائم سیاسی را علنی و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری دانسته است و اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را براساس موازین اسلامی بعهدہ قانون واگذار کرده است و بنظر میرسد لزوم شرکت هیأت منصفه در محاکم دادگستری برای این است که مجرمین سیاسی دستخوش اسیال و اغراض قضائی که وابسته بدولت هستند نگردند و دانشمندان حقوق این امر را لازم دانسته اند و با توجه باینکه شرکت هیأت منصفه در محاکم مغایرتی با موازین شرعی ندارد بلکه دلیل بر بی طرفی دستگاه قضائی در محاکمه مجرمین سیاسی میباشد شرکت آنان در محاکم بلامانع خواهد بود و بر همین اساس است که قانون اساسی جمهوری اسلامی آنرا لازم دانسته است و در اصل هفتاد و نهم متمم قانون اساسی قبل نیز شرکت هیأت منصفه را در محاکم لازم دانسته است.

۲- مجرمین سیاسی معاف از استرداد هستند و این قاعده طبق یک سنت بین المللی تثبیت گردیده است و ما درباره باغیان فراری نظر اسلام را بیان داشتیم و در آنجا خاطرنشان ساختیم که اگر باغی فراری فرارش خطری را متوجه حکومت اسلامی نمیکند نباید وی را مورد تعقیب قرار داد و از ملاک این حکم تکلیف

پناهندگان نیز روشن می‌گردد هرچند به کشورهای غیر اسلامی پناهنده شده باشند و در صورت پناهندگی به کشورهای غیر اسلامی سوال و دارائی آنان نیز از نظر اسلام محترم است زیرا آنان مسلمانند و مشمول حدیث معروف «ان حرمة ماله حرمة دمه» می‌باشند و همچنین اگر فردی یا افرادی از کشورهای غیر اسلامی به کشور اسلامی پناهنده شوند و باو پناهندگی داده شود لازم است از او حمایت شود و تا مادامیکه طبق شرائط پناهندگی عمل میکند نقض آن حرام است و اگر رئیس دولت و ولی امر تشخیص دهد که پناهندگی به آنان موجب فساد و افساد خواهد بود و یا مصلحت برای حکومت نمیباشد لازم است به آنها اخطار کند و مهلتی به آنها دهد تا بجائی دیگر پناهنده شوند و بهر حال نباید آنان را به کشوری که از آن فرار کرده‌اند مسترد نمود.

۳- احکام تکرار جرم نسبت به مجرمین اعمال نمی‌شود و در ماده ۲۶ قانون مجازات عمومی سابق آمده است (احکام تکرار جرم درباره اشخاصی که بواسطه ارتکاب جرم سیاسی محکوم شده‌اند جاری نخواهد بود).

۴- مجازات اعدام درباره مجرمین سیاسی که در حال جنگ نباشند از نظر موازین شرعی داده نمی‌شود مگر آنکه مرتکب قتل شده باشند که در این صورت با تقاضای اولیاء دم محکوم بقصاص می‌شود همانطوریکه ابن ملجم را محکوم بقصاص کردند نه اعدام و از اینجا روشن می‌گردد که در جرائم مرکب از جرم سیاسی و جرم عادی حکم جرم عادی اجراء می‌شود و مجازات براساس جرم عادی در نظر گرفته می‌شود هرچند علمای حقوق نظرات مختلفی در این باره داده‌اند. بنابراین اگر کسی هم محارب باشد و هم مجرم سیاسی حکم محاربه که اشد است درباره وی جاری می‌گردد و لازم نیست محاکمه وی با حضور هیأت منصفه صورت گیرد و این مسأله خود یکی از مسائلی است که دادگاهها باید به آن توجه داشته باشند زیرا در این موارد لازم است پرونده را بدادگاهی ارجاع دهند که صلاحیت رسیدگی به جرم عادی را دارد. و با توجه به آنچه گفته شد بدست می‌آید که در اسلام و قوانین موضوعه مجرم سیاسی از تخفیف و ارفاق بیشتری برخوردار هستند.

